

به نام خدا

نمایشنامه: نعل اسب بابارستم
نویسنده: مهری طهماسبی دهکردی
بازیگران:

بابارستم

خروس

اسب

گرگ

چوپان

حاکم

نگهبانان حاکم

قورباغه

روبه

(این نمایش را با عروسکها اجرا کنید.)

پرده ی اول:

صحنه ی نمایش خانه ی روستایی ساده ای را نشان می دهد که خروس لب پنجره نشسته و به اطراف نگاه می کند. بابارستم در حالی که افسار اسبش را در دست دارد و بسیار غمگین و ناراحت به نظر می رسد، وارد می شود. اسب می لنگد.

خروس با دیدن او بالهایش را به هم می زند و می گوید:

سلام بابارستم خوب

ای مرد خوب و محبوب

خسته نباشی باباجون

مونده نباشی باباجون

چیه ؟ چرا گرفته ای؟

غمی داری ؟ غصه داری؟

بابارستم افسار اسب را رها می کند. اسب می نشیند و سرش را در میان یالهایش فرو میبرد. بابارستم کنار پنجره نزدیک خروس می ایستد. با دستمال عرق پیشانیاش را پاک می کند. آه می کشد و می گوید:

چی چی بگم خروس جان

دلم تنگه خروس جان

نعل اسبم تو جاده

گیر کرد به سنگ گنده

از سُمّ اون جدا شد

توی جاده رها شد

حاکم شهر سوار یک اسب سفید

به نعل اسب من رسید

نعل اسبمو برداشت

داخل جیبش گذاشت

فکر می کنه که نعل اسب شانس میاره

بخت میاره، دولت و اقبال میاره

خواستم بگیرم نعل اسبو از اون

دنبالش رفتم تا در خونه شون

اما نعلو پس نداد و به من گفت:

این نعل، اقبال منه

بخت منه، شانس منه

منم با چشم گریون

خسته و زار و نالون

افسار اسبو گرفتم
اونو به خونه آوردم
بیچاره اسب لنگم!
وای که چقد دل تنگم!

خروس پایین می پرد. دور و بر بابارستم راه می رود. بال ها را به هم می زند و دوباره روی لب پنجره می نشیند و فریاد می کشد:

قوقولی قوقو حاکم پررو!
می خوام پیام سراغت
بگیرم نعلو از تو
بابارستم بیچاره!
اسبش که نعل نداره
پای چپش می لنگه
از صب تا شب بیکاره
منم خروس پُردل
نترس و شاد و زبل
الان میام سراغت
میشم موی دماغت
تا نعلو پس نگیرم
از پیش تو نمیرم.

بابارستم راه می رود، فکر می کند و به خروس می گوید:
راست می گی تو خروسکم؟
خروسک ملوسکم؟
می خوای نعلو بگیری
برای من بیاری؟
کاشکی که پولی داشتم (دست در جیب می کند و جیبهای خالی را می تکاند)
پولم را برمی داشتم
می رفتم دم مغازه
می خریدم نعل تازه
اما پولی ندارم
فقیرم و بیچاره م

خروس با غرور راه می رود. سرش را بالا می گیرد و می گوید:

بابارستم نگام کن
نگاه به سر تا پام کن
می بینی چقد قشنگم؟
خوشگل و رنگارنگم؟
دل بزرگی دارم
سر نترسی دارم
میرم حاکمو می بینم
نعلو ازش می گیرم
خداحافظ باباجون
بابارستم برایش دست تکان می دهد:

به سلامت خروس جون

پرده ی دوم:

خروس کنار یک رودخانه ی پر آب ایستاده و به آب ها نگاه می کند. **قورباغه** ای قورقورکنان کنار رودخانه
ورجه ورجه می کند و می خندد و می گوید:
هاهاها داری میری کجا؟
میخوای که از آب رد بشی؟
مواظب باش که خیس نشی

ها ها ها ها ها

خروس می خندد:

قورباغه ی غر غرو
حیوون چاق پرو
چرا چشاتو می بندی؟
میخوای به من بخندی؟
فکر می کنی نمی دونم
چه جوری از آب رد بشم؟

قورباغه:

قورقورقور خروس جون
تو برو توی بیابون
تویی که بال و پر داری
کنار آب چکار داری؟
رودخونه خیلی آب داره
بزرگه پیچ و تاب داره
باید شنا بلد باشی
ببری تو آب و رد بشی

خروس متقارش را به آب نزدیک می کند و می گوید:

صغری و کبری هی نچین
نگاه بکن منو ببین
الانه آبو می خورم
رودخونه را خشک می کنم

قورباغه با صدای بلند می خندد:

این همه آبو می خوری؟

اما حرفش ناتمام می ماند چون خروس آبها را می خورد و رودخانه خشک و بی آب می شود. قورباغه با
چشمان از حلقه درآمده به خروس خیره می ماند.

خروس از رود خشک می گذرد و به قورباغه که هملن طور به او خیره مانده می گوید:

منم خروس پردل
نترس و شاد و زبل
هیچ چیزی مانع نیست
نمره ی جرأت من نیست
میرم حاکمو ببینم
نعل اسبو بگیرم

قورباغه وحشتزده پا به فرار می گذارد و خروس با صدای بلند می خندد و به راهش ادامه می دهد.

پرده ی سوم:

صحرايي است كه چوپاني زير درختي نشسته و براي گوسفنداني كه اطرافش هستند، ني مي زند. خروس به سوي او مي رود. چوپان ني را از لبانش جدا مي كند و به او نگاه مي كند. **خروس** تعظيم مي كند و مي گويد: سلام به مرد چوپان به آقاي مهربان

چوپان خنده اش مي گيرد و جواب مي دهد:

عليك سلام خروس جان
خروسك خوش زبان
تو اين ورا چه كار داري؟
تنهائي داري كجا ميري؟

خروس:

ميرم سراغ حاكم
همون حاكم ظالم
نعل اسبو بگيرم
واسه ي باباي پيرم
بابارستم بيچاره!
اسبش كه نعل نداره
ناراحت و دل تنگه
آخه اسبش مي لنگه
حاكم نعلشو برده
حق بابارو خورده
گفته كه نعل شانس مياره
توفيق و اقبال مياره
حاكم با اين خرافات
كارش شده مكافات

چوپان:

حالا بيا يه كم بشين
خستگي ها رو در بكن
مي خوام برات ني بزنم
تو گوش به ساز من بكن

خروس كنار چوپان مي نشيند:

باشه عموجون مهربون
گوش مي كنم با دل و جون

چوپان ني را با لبانش نزديك مي كند، اما ناگهان صدای زوزه ي گرگ بلند مي شود و او از جا مي پرد و با وحشت مي گويد:

خاك به سرم گرگ اومد
دشمن گله اومد
چه كنم چيكار كنم
گرگه را تارومار كنم.

چوبدستیش را از روی زمین برمی دارد و آماده ی دفاع می شود. خروس هم با گردن افراشته کنارش می ایستد.

گرگ به چوپان نزدیک می شود. چوپان چوبدستی را دور سرش می چرخاند. گرگ زوزه می کشد و چوپان با ترس و لرز عقب می رود و فرار می کند.

خروس داد می زند:

قوقولی قوقو قوقولی قوقو

گرگ سیاه پررو

ای حیوون ورپریده

زورت به گله رسیده؟

الان خودم می گیرمت

زود زود زود می خورمت

گرگ خنده ی بلند و وحشتناکی می کند و می گوید:

تو فسقلی منو می گیری ، منو می خوری؟ ها ها ها

اما خروس به او نزدیک می شود. دهانش را باز می کند و گرگ ناپدید می شود.

خروس به سوی چوپان که از ترس روی زمین افتاده می رود و با لحن سرزنش آمیزی به او می گوید:

بلند شو مرد چوپان

مثلاً تویی نگهبان؟

گرگو دیدی و ترسیدی

داشتی مثل بید می لرزیدی

حالا گرگه زندونیه (به شکمش اشاره می کند)

توی شکمم مهمونیه

چوپان با ترس و تعجب نگاهش می کند و از جا برمی خیزد.

خروس با عجله می گوید:

دیگه وقتی ندارم

خیلی عجله دارم

میرم سراغ حاکم

همون حاکم ظالم

نعل اسبو بگیرم

من خروس دلیرم

و راه می افتد و می رود و چوپان حیرت زده به او خیره می ماند.

پرده ی چهارم:

اتاق حاکم است با تختی که حاکم روی آن نشسته، خروس روبروی حاکم ایستاده و حاکم در حالی که نعل اسب را در دست دارد، می خندد.

خروس:

می دونی چرا من اینجام؟

این نعل اسبو می خوام

این نعل اسب مال باباس

بابا یه مرد بینواس

نعل اسبش دراومده

پول نداره باز بخره
نعل اسبو بده به من
تا من بهش برگردونم
حاکم قاه قاه می خندد و نعل را در شال کمرش پنهان می کند و می گوید:

ببین خروس زیرک
زیرک که نه، وروجک
این نعل واسم شانس میاره
توفیق و اقبال میاره
من اونو پس نمیدم
نمیدم و نمیدم

خروس:

اگر تو نعلو پس ندی
منم همین جا می مونم
از صب تا شب تو گوش تو
هی می خونم
هی می خونم

و شروع به خواندن با صدای بلند می کند:
قوقولی قوقو
قوقولی قوقو
حاکم شرّ و زورگو

حاکم گوشه‌ایش را با دست می گیرد، داد می زند:

بسه دیگه، آواز نخون
گوشای منو کر نکن

خروس : نعلو بده تا نخونم

حاکم: نه نمیدم، نه نمیدم
خروس : منم می خونم
و به آواز خواندن بلند ادامه می دهد.

حاکم فریاد می زند:
آهای نگهبان ها کجایی؟
دو نگهبان وارد می شوند و تعظیم می کنند. حاکم به خروس که همچنان می خواند اشاره می کند و فریاد می زند:

زودی آتیش روشن کنید
خروسه را توش بندازید.

نگهبان ها خروس را می گیرند و بیرون میبرند.

پرده ی پنجم:

آتش بزرگی روشن است. نگهبان ها خروس را داخل آتش پرتاب می کنند و خودشان کنار می روند. خروس داخل آتش بالا و پایین می پرد و می گوید:
ای آب بریز رو آتیش

آتش را خاموش کن
حاکمو حیرونش کن

دهانش را باز می کند و آب رودخانه از گلویش روی آتش می ریزد و آتش خاموش می شود. نگهبان ها وحشتزده به سوی او می روند و او را می گیرند و کشان کشان با خود می برند.

پرده ی ششم:

خروس روبروی حاکم نشسته و به او خیره شده است. حاکم عصبانی است و در اتاقش قدم میزند و به نعل که آن را در دستش گرفته نگاه می کند. سپس رو به خروس می کند و می گوید:

خروسه برو، اینقده پررو نشو
من نعلو پس نمیدم، گوش به حرفت نمیدم

خروس:

اگر تو نعلو پس ندی
منم همینجا می مونم
وقتی که خوابت ببره
پشت سر هم می خونم
تا اینکه بی خواب بشی
خسته و بی تاب بشی

حاکم: الان می خوام بخوابم
خسته شدم، کلافم

خروس بال ها را به هم می زند و می خواند:

قوقولی قوقو حاکم زورگو

حاکم داد می زند: نگهبان ها
نگهبان ها حاضر می شوند و تعظیم می کنند.

حاکم: این خروس پرروی لوس
واسم شده یه کابوس
اونو ببرید جلوی روباه بندازید.

نگهبان ها خروس را می برند.

پرده ی هفتم:

نگهبان ها خروس را داخل قفس بزرگی که روباهی در آن است می اندازند. روباه دور او می چرخد و می خواهد خروس را بخورد. خروس داد می زند:

گرگ سیاه، گرگ سیاه
دلت میخواد یه روباه؟
بیا بیرون روباهو بگیر
بخور تو یک غذای سیر

و دهانش را باز می کند. گرگ می آید ، روباه را می بلعد و باز به داخل شکم خروس برمی گردد. نگهبان ها وحشتزده می آیند و خروس را از قفس خارج می کنند و می برند.

پرده ی هشتم:

باز هم خروس نزد حاکم ایستاده و به او نگاه می کند. حاکم عصبانی نعل اسب را جلوی خروس می اندازد و با خشم می گوید:
این نعل اسب بابا
شانس نیاورد واسه ما
نعل اسبه رو بردار
برو دیگه راحتم بذار

خروس:

می خواستی اینو زودتر بدی
اینقده منو تاب ندی
بابارستم بیچاره
اسبش یه نعل نداره
حالا براش نعل می برم
نعلو سر جاش میذارم
تا بره و خوب کارکنه
یه لقمه ی نون درآره
تو هم باید خوب بشی
حاکم محبوب بشی
دس برداری از بدی
حق به حقدار بدی

حاکم داد می زند:

برو بیرون
خروس نعل را برمی دارد و بیرون می رود.

پرده ی نهم:

بابارستم کنار اسبش نشست و چشم به راه است. خروس در حالی که نعل را به منقار دارد، وارد می شد. بابارستم از جا می پرد و به سوی او می رود. نعل را از او می گیرد و خروس را بغل می کند و می بوسد.

خروس:

سلام سلام باباجون
بابارستم مهربون
همونجوری که گفتم
نعل اسبو گرفتم،
نعل اسبو گرفتم
حاکم رو از رو بردم

بابارستم خروس را نوازش می کند:

سلام به تو خروسکم
عروسکم، ملوسکم
نعلو گرفتی جونم
من قدر تو می دونم
تو پردل و زرنگی

خروسک قشنگی
خسته نباشی گلکم
خروسک ملوسکم

خروس:

حاکم وقتی منو دید
از من حسابی ترسید
گفت بیا نعلو بردار
برو منو راحت بذار
منم نعلو برداشتم
زودی برات آوردم
نعلو به سم اسب بکوب
برو سر یه کار خوب
بابای خوب و کاری
چند روزه که بیکاری
حالا برو سرکار
خدا تو را نگهدار

بابارستم خروس را می بوسد و نعل را به سم اسب می کوبد. سپس افسار اسب را می گیرد و می رود. خروس همانجا روی لبه ی پنجره می نشیند و آواز می خواند:

قوقولی قوقو
آواز می خونم
توی خونه ی
بابامی مونم
بابارستم رفت
با اسب سرکار
شکر خدا
نمونده بیکار
نعل اسبو آوردم
شادی واسش آوردم
هیچ نعل اسبی
شانس نمیاره
شانس نداره
هرکی بیکاره
قوقولی قوقو
زبر و زرنگم
خروس نازم
خیلی قشنگم
قوقولی قوقو
قوقولی قوقو
صبح سحر من
می خونم آواز
تا خواب نمونی
چشات بشن باز
وقتی که خورشید
تو آسمونه
آدم زرنگ
خواب نمی مونه
قوقولی قوقو

خروس نازم
بیدار شو از خواب
بشنو آوازم
قوقولی قوقو
قوقولی قوقو

خروس می خواند و از لبه ی پنجره روی صحنه می آید. بچه ها دست می زنند و با آواز شاد خروس و حرکات موزونش نمایش به پایان می رسد.